

## ریاض - تل آویو

### بنیاد و نتایج مناسبات سیاسی و امنیت

سعدالله زارعی\*

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال هفدهم، شماره 2، پیاپی 66، تابستان 1395؛ صفحات 180-159

تاریخ پذیرش نهایی: 1395/06/15

تاریخ دریافت: 1395/05/25

#### چکیده

در میان کشورهای عربی - اسلامی، دولت «عربستان سعودی» بیش از دیگران در تأسیس یک دولت یهودی و اجرایی شدن پروتکل‌های صهیونیستی مبتنی بر غصب فلسطین نقش داشته است؛ تا جایی که می‌توان گفت بدون کمک‌های ویژه ریاض، انگلیس قادر به استقرار رژیم صهیونیستی نبود و امریکایی‌ها نیز بدون کمک سعودی‌ها نمی‌توانستند این رژیم را حفظ کنند.

روابط رسمی و مداوم بین ریاض و تل آویو بنا به دلایلی آشکار نشده است. البته این روابط بارها و به مرور، در عرصه رسانه‌ای و گاهی به صورت یک‌جانبه از سوی مقامات تل آویو آشکار شده و در این موارد، مسئولان سعودی سکوت کرده‌اند که این امر به معنای تأیید روابط تلقی شده است. روابط رسمی غیراعلامی نیز به دلایل واضحی علنی شده و بعضی از ناظران سیاسی به نیاز هر دو برای آفتابی کردن روابط اشاره داشته‌اند. امروز در هر دو پایتخت، احساس نیاز به «رابطه‌ای استراتژیک» وجود دارد و از منظر هر دو لازمه رابطه استراتژیک، علنی بودن و چندبعدی آن است.

با قدرت‌یابی جنبش‌های اسلام‌گرا و رویکرد تحولی انقلاب اسلامی، دو رژیم سعودی و صهیونیستی به شدت هراسناک شدند و این روند را برای خود، تهدید وجودی تلقی کردند. بر این اساس، از آنجا که مقامات دو رژیم، خود را در میانه این تهدید حیاتی، «تنها» دانستند و معتقد بودند که هیچ دولت دیگری در منطقه تا این اندازه در معرض تهدید انقلاب ایران و جنبش‌های اسلام‌گرا نیست، برقراری و علنی‌سازی «رابطه استراتژیک» را دنبال کردند.

#### واژگان کلیدی

عربستان سعودی، رژیم صهیونیستی، توافق راهبردی، آشکارسازی روابط

با توجه به اسناد متقن بی‌شمار، کمتر محقق‌تری تردید دارد که روی کار آمدن آل سعود در سرزمین پهناور و استراتژیک عربستان در سال‌های آغازین قرن بیستم یک پروژه خارجی بوده و با دو رویکرد فروپاشی تنها امپراتوری برجای مانده از مسلمانان و زمینه‌سازی تأسیس یک امپراتوری یهودی به گونه‌ای که موقعیت غرب در منطقه‌ی اسلامی را تثبیت کند، توأم گردیده است.

روی کار آمدن آل سعود ابتدا در منطقه مرکزی «نجد» و سپس در شبه‌جزیره عربستان، ارتباط مستقیمی با سیاست انگلستان مبنی بر اضمحلال امپراتوری عثمانی داشت. انگلیسی‌ها قبل از آغاز جنگ جهانی اول، درصدد بسط قدرت خود در منطقه غرب آسیا بودند. در این میان، امپراتوری ششصد ساله عثمانی دچار ضعف جدی بود؛ اما تا اندازه‌ای قدرت داشت که بتواند از بدبینی مسلمانان نسبت به انگلیس، سدی در مقابل تلاش بریتانیا برای سیطره بر جهان اسلام پدید آورد.

انگلیسی‌ها ابتدا تلاش کردند تا امپراتور عثمانی، سلطان عبدالحمید را برای همکاری با برنامه انگلیس در مورد عراق و فلسطین متقاعد نمایند. زمانی که عبدالحمید با استقلال عراق و قانونی شدن سیطره انگلیس بر این بخش از امپراتوری عثمانی مخالفت کرد و زیر بار برنامه انگلیس در فلسطین یعنی راه دادن به «آژانس یهود» در این بخش از امپراتوری عثمانی نرفت، انگلیسی‌ها ایجاد اغتشاش در حوزه عربی را در دستور کار قرار دادند. بر این اساس، مذاکرات انگلیسی‌ها با حاکمان نجد شروع شد. آل سعود آمادگی خود را برای جداسازی سرزمین عربستان از امپراتوری عثمانی اعلام کردند و در پرونده فلسطین هم قول دادند که به استقرار یهودیان مهاجر در این سرزمین کمک کنند.

کمک نظامی و مالی انگلیس به آل سعود سبب سیطره کامل این خاندان بر منطقه نجد - که امروزه سه استان ریاض، قسیم و وائل را دربرگرفته است - شد و در گام بعدی، این همکاری تا سیطره کامل آل سعود بر مناطق شرقی، جنوبی،



غربی و شمالی شبه‌جزیره استمرار پیدا کرد.

براساس اسناد برجای مانده از حاکمان نجد، آل سعود به نام اعراب به استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین با این عنوان که یهودیان آواره و بی‌خانمان، شایسته ترحم و کمک مسلمانان هستند، مشروعیت بخشیدند و آن را تسهیل کردند. در واقع، انگلیسی‌ها با حمایت آل سعود وانمود کردند که مسلمانان با انتقال یهودیان خارجی در فلسطین موافق بودند و با جامعه بین‌المللی همراه شدند؛ در حالی که از اوایل دهه 1820، فلسطین تحت قیمومیت انگلیس قرار داشت و این کشور به نام مردم این سرزمین با آژانس یهود، موافقت‌نامه اعزام گروه‌های یهودی و تسلیح آنان را به نام امان یافتن از حملات گروه‌های ناراضی عرب امضا و عملیاتی کرد. ژنرال «النبی» به عنوان حاکم انگلیسی فلسطین براساس قوانین طبیعی و حقوق بین‌الملل وظیفه داشت در زمان انقضای قیمومیت، فلسطین را به ساکنان عرب آن که در آن روز به ترتیب، اکثریتی مسلمان و اقلیتی مسیحی و سپس اقلیتی یهودی را در خود جای داده بود، واگذار کند؛ اما آنان درست در آخرین روز قیمومیت خود به آژانس یهود اجازه دادند که دولت یهودی را در این سرزمین اعلام نماید. در این دوره یعنی از سال 1931 که آل سعود بر کل عربستان سیطره پیدا کرد تا آخرین روز قیمومیت بریتانیا بر فلسطین یعنی سال 1948، رژیم عربستان نه تنها از فجایع مشترک انگلیسی‌ها و آژانس یهود چشم‌پوشی کرد، بلکه به نام مسلمانان، استقرار گروه‌های مهاجر یهودی را که به سازمان‌های مخوف شبه‌نظامی نظیر «هاگانا» مجهز بودند گامی در راستای استقرار امنیت و پرکردن خلأ قانونی وانمود کرد و مانع حمایت مسلمانان از حقوق فلسطینی‌ها شد.

پس از استقرار دولت یهود در فلسطین، آل سعود وانمود کرد که با یهودی کردن فلسطین مخالف است؛ اما هیچ اقدام جدی برای برهم خوردن چنین دولتی انجام نداد. در یک فاصله 34 ساله یعنی از سال 1948 تا 1982 که ملک فهد،



ولیعهد وقت عربستان طرح سازش فلسطین- اسرائیل را مطرح کرد، هیچ‌گاه با ارتش‌های عربی برای جنگ آزادی‌بخش با رژیم صهیونیستی همراه نشد و تنها در سال 1973 که ارتش مصر ضربه‌های مهلکی به اسرائیل زد، پادشاه عربستان غرب را برای مدت کوتاهی تحریم نفتی کرد. ترور ملک فیصل، پادشاه وقت سعودی در سال 1975 به دست یکی از شاهزادگان سعودی نشان داد که تصمیم تحریم نفتی غرب یک تصمیم سعودی نبوده و از جمع‌بندی خاص فیصل صورت گرفته است. عربستان پس از سال 1982 تا امروز، همواره در همه طرح‌های سازش عربی و غربی با رژیم صهیونیستی شامل قرارداد آقای اسلو و مادرید در سال‌های 1991 و 1993 و کنفرانس‌های صلح مشارکت جدی داشت. حتی اسناد مهمی وجود دارند که نشان می‌دهند جنگ‌های 22، 8 و 51 روزه رژیم صهیونیستی علیه مردم بی‌پناه غزه و جنگ 33 روزه اسرائیل علیه لبنان با درخواست و پول عربستان سعودی اداره شده است. در اثنای جنگ 51 روزه و زمانی که اسرائیل به دلیل کشتار بی‌محابای فلسطینی‌ها از جمله کشتاری که در اردوگاه آوارگان «آنروا» سازمان ملل مورد شماتت و فشار قرار گرفته بود، یک مقام اسرائیلی اعلام کرد که عربستان به طور کامل، هزینه‌های جنگ را به ارتش اسرائیل پرداخت کرده است.

عربستان پس از آغاز بحران سوریه در سال 1390، همه تلاش خود را برای ساقط کردن دولت سوریه - تنها دولت برجای مانده عربی که هنوز موجودیت و اقتدار اسرائیل را به چالش می‌کشید - به کار برد؛ در حالی که هیچ همسایه عرب و غیرعرب سوری جز رژیم صهیونیستی از سقوط دولت مقتدر دمشق سود نمی‌برد.

### جبر ژئوپلیتیک

در پیکربندی رژیم‌هایی که هویت‌های متمایز و گاه متضادی دارند، در پاره‌ای از موضوعات راهبردی به یکدیگر می‌رسند و شرایط محیطی آنان مد نظر قرار

می‌گیرد. از این رو، پاره‌ای از صاحب‌نظران جغرافیا به «جبر ژئوپلیتیک» قائل هستند. نظریه جبر ژئوپلیتیک می‌خواهد بگوید که خلاف گمان‌های موجود مبنی بر اینکه منافع سیاسی، روابط کشورها با یکدیگر را تعیین می‌کند، مشکلات مشترک منشأ روابط سیاسی است.

بر اساس نظریه «جبر ژئوپلیتیک»، رژیم‌های عربستان و اسرائیل از زمان روی کار آمدن با جریان‌ها و موقعیت‌هایی مواجه بودند و در برابر آن‌ها احساس ضعف می‌کردند. از این رو، در طول حیات خود به ناچار با قدرت‌های دیگر پیوند خورده‌اند و در نهایت، این پیوندها بقای این دولت‌ها را به همراه آورده است. دولت کنونی عربستان در سال 1310 تأسیس شد و از رهگذر غلبه بر کشمکش‌های فراوان داخلی که با کمک ژنرال لورنس، فرمانده وقت انگلیس در شبه‌جزیره صورت گرفت، «مملکت سعودی» را به وجود آورد. آل سعود پس از تأسیس «عربستان سعودی» با سه موج مواجه شدند؛ موج کمونیستی که بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی دوم به وجود آمد و بعضی از کشورهای عربی را متأثر ساخت. موج بعدی که در دهه 1950 ایجاد شد و محور آن، «مصر عبدالناصر» بود. این موج به تغییر رژیم‌هایی در عراق، لیبی، الجزایر، یمن و سوریه منجر شد. در واقع، سعودی در این دو موج با تکیه بر انگلیس و امریکا پایه‌های لرزان حکومت خود را حفظ کرد. موج سوم، انقلاب اسلامی بود که اواخر دهه 1350 با پیروزی در ایران پدید آمد و منطقه عربی را تحت تأثیر جدی خود قرار داد؛ اما این بار سعودی‌ها نمی‌توانستند تنها با تکیه بر امریکا از این موج عبور کنند. در قلب آرمان انقلاب اسلامی، مسئله فلسطینی قرار داشت که با پشت کردن مصر و اردن به این مسئله، آرمان فلسطینی، هویت اسلامی و انقلابی پیدا کرد؛ حال آن‌که رژیم عربستان معرف اسلام و انقلاب نبود. از این رو عربستان که تا پیش از این هم روابط پنهانی با رژیم صهیونیستی داشت، ظرفیت خود و سازمان‌های منطقه‌ای تحت پوشش خود مانند اتحادیه عرب و سازمان کنفرانس اسلامی را در خدمت



پایان دادن به آرمان آزادی فلسطین از طریق صلح اعراب با رژیم اسرائیل قرار داد که به‌رغم تلاش‌های فراوان به نتیجه‌ای نرسید. با شکست پی در پی طرح‌های سازش عربی- غربی، عربستان گام به گام به اسرائیل نزدیک‌تر شد و در حال حاضر به مرحله‌ای رسیده است که می‌توان از آن با نام «انطباق سیاسی» یاد کرد.

از آن طرف، رژیم صهیونیستی که 17 سال پس از تأسیس عربستان سعودی با محوریت انگلیس و امریکا پایه‌گذاری شد، از ابتدا با بحران منطقه‌ای مواجه شد و جنگ‌های 1948، 1956، 1967 و 1973 بین این رژیم و کشورهای شاخص عربی در همین راستا روی داد. در این دوران، رژیم صهیونیستی با همان سه موج کمونیستی، ناسیونالیستی و اسلام‌گرایی مواجه شد و برای در امان ماندن از آنها به راهی رفت که رژیم سعودی رفته بود. اسرائیل با تکیه بیشتر به امریکا تلاش کرد تا موج چپ‌گرایی عربی علیه خود را مهار کند که در این راه موفق شد و در مواجهه با موج ناسیونالیسم عربی به رهبری ناصر به جنگ‌های سنگین نظامی تن داد و در نهایت نیز توانست بر این موج غلبه کند. توافق کمپ دیوید بین اسرائیل و مصر در سال 1977 و توافق وادی عربیه میان این رژیم و اردن، نقطه پایانی بر مواجهه تل‌آویو با موج ناسیونالیسم بود؛ اما پیروزی انقلاب اسلامی که در سال‌های پایانی غلبه اسرائیل بر موج ناسیونالیستی به وقوع پیوست، کار اسرائیل را دشوار کرد، زیرا انقلاب اسلامی از یک‌سو جغرافیای مقاومت در برابر این رژیم را به جهان اسلام گسترش داد و از سوی دیگر، تقابل انقلاب اسلامی با غرب که مهم‌ترین پشتوانه تأسیس و ادامه حیات آن بود، پشتوانه خارجی این رژیم را در معرض چالش جدی قرار داد. از این رو، تل‌آویو دیگر نمی‌توانست با تکیه بر حمایت غرب، موج «اسلام انقلابی» را از سر بگذراند.

رژیم صهیونیستی برای غلبه بر موج انقلاب اسلامی، برقراری و گسترش روابط با حوزه عربی را در دستور کار قرار داد. این روابط دارای دو وجه بود؛ یک وجه آن، همکاری امنیتی و اطلاعاتی با رژیم‌های عربی بود که به اندازه

اسرائیل از چالش‌های حیاتی ناشی از انقلاب ایران نگران بودند و وجه دیگر آن، کمک گرفتن از اعراب برای بستن پرونده آزادی فلسطین بود. اسرائیل که تا پیروزی انقلاب اسلامی، هر ده سال یک جنگ را با اعراب به راه انداخته و با شکست اعراب هر بار دست‌کم یک بار بزرگ‌تر از زمان آغاز هر جنگ شده بود، جنگ با اعراب را متوقف کرد و با کشورهای عرب متخاصم به توافق دست یافت. در این میان، اسرائیل از فضای به وجود آمده ناشی از پیمان با کشورهای عربی استفاده و در میان سکوت آنان در سال 1982 به لبنان حمله کرد و تا بیروت پیش رفت؛ اما برای اولین بار ناچار شد پس از 14 سال به اشغال لبنان پایان دهد، بدون این‌که از جنگ دست‌آورد سرزمینی داشته باشد. هم‌زمان با این وضعیت، حوزه عربی در تلاطم اسلام‌گرایی شیعه و سنی قرار داشت؛ یعنی از یک‌سو در فلسطین به پیدایی سازمان‌های اسلامی و انقلابی مانند حماس و جهاد اسلامی فلسطین منجر شد و از سوی دیگر، سبب به حاشیه رفتن ایدئولوژی‌های شکست‌خورده چپ‌گرا و ناسیونالیستی یعنی موج اول و دوم گردید.

در این میان، اسرائیل راهی جز توسل به کشورهای عربی نداشت. از این رو، روابط تل‌آویو با قاهره، امان، دوحه و... به مرور فعال‌تر شد؛ تا جایی که در جنگ‌های این رژیم علیه فلسطینی‌های ساکن غزه و کرانه باختری، از پشتیبانی بعضی از دولت‌های عربی برخوردار بود. بنابراین به میزانی که سعودی‌ها به سیاست انطباقی برای برون‌رفت از تهدیدات موج انقلاب اسلامی دل بسته بودند، اسرائیل نیز این را تنها پادزهر انقلاب اسلامی می‌دانست.

### تاریخ مناسبات سعودی و صهیونیسم

روابط رژیم آل سعود با صهیونیست‌ها، ارتباط مستقیمی با دو مقوله سیاسی پدید آمده در قرن بیستم یعنی فروپاشی امپراتوری مسلمان عثمانی و تأسیس رژیم یهودی در فلسطین دارد. پس از پایان جنگ جهانی اول، سرزمین پهناور عثمانی



میان دولت‌های انگلیس و فرانسه تقسیم شد؛ اما پیش از آن، یک جنبش قوم‌گرایانه در ممالک عثمانی با تحریک انگلیسی‌ها شکل گرفته بود. انگلیس در سرزمین امروزی عربستان، ملیت‌گرایی را با تحریک شریف حسین، حاکم مکه و مدینه آغاز کرد. «کلنل سراتور هنری مک ماهون» در نامه‌ای به شریف حسین نوشت: «ما آشکارا اعلام می‌کنیم که پادشاهی بریتانیا از انتقال خلافت به یک عرب حقیقی منسوب به خاندان پیامبر استقبال می‌کند». در این زمان، «جان فیلی» که در عربستان با اسم مسلمان، «حاج عبدالله» شناخته می‌شد مأمور شد آل سعود را که حاکم منطقه نجد بودند، با این نقشه همراه کند.

می‌توان تاریخ شکل‌گیری دولت آل سعود (دوره سوم) به دست عبدالعزیز آل سعود را ذیل تاریخ استعمار انگلیس در منطقه تعریف کرد. سیاست بریتانیا موجب شد زد و خورد‌های خونینی میان سپاه شریف حسین و سپاهیان عثمانی به رهبری فخری به وجود آید و سیاست حمایت تسلیحاتی از آل سعود را ذیل برنامه فروپاشی کامل خلافت عثمانی دنبال کند. آنان در سال 1913 از طریق کاپیتان ویلیام شکسپیر، نماینده خود در کویت، موفق به استخدام عبدالعزیز، پدر ملک سلمان شدند. شکسپیر به تربیت سربازان وهابی و سازماندهی سپاه معروف «اخوان وهابی» همت گمارد و جالب است که در جنگ جراب در 25 ژانویه و هنگامی که سپاه وهابی، عبدالعزیز آل سعود را علیه آل رشید (هم‌پیمان عثمانی‌ها) رهبری می‌کرد، به همراه منشی‌اش کشته شد. کمی پیش از آن جنگ، به موجب معاهده‌ای موسوم به معاهده «دارین» یا «قطیف» که میان عبدالعزیز و سرپرسی کاکس امضا شد، بریتانیا متعهد به حمایت از آل سعود شد و با پرداخت سالانه پنجاه هزار لیره در کنار تجهیز سپاه وهابی با توجه به نتیجه جنگ جراب به تعهدات خود عمل کرد و به بازسازی سپاه وهابی پرداخت. براساس آن معاهده، روابط خارجی حکومت سعودی باید با نظر دولت بریتانیا تنظیم و عبدالعزیز بن سعود متعهد می‌شد که به هیچ یک از سرزمین‌های تحت سیطره



بریتانیا تعدی نکند که این امر، تأییدی بر سلطه کفار بر سرزمین‌های اسلامی بود و شامل سرزمین فلسطین نیز می‌شد (صداقت، 1385: 46).

حائیم عزرائیل وایزمن، اولین رئیس‌جمهور رژیم صهیونیستی در خاطرات خود به نکته جالبی اشاره می‌کند. او می‌گوید: «وینستون چرچیل، نخست‌وزیر وقت انگلیس خطاب به من گفت که از تو می‌خواهم این مطلب را بدانی که طرحی را برای شما آماده کرده‌ام که پس از پایان جنگ - جنگ جهانی دوم - اجرا می‌شود. آن طرح این است که من تصمیم دارم ابن سعود در خاورمیانه، سرور و بزرگ بزرگان مشرق شود؛ به شرط این‌که با شما متفق و هماهنگ باشد. هر وقت این طرح به اتمام رسید بر شما لازم است هر چه می‌خواهید و امکان‌گرفتنش هست از او بگیرید. بدون شک، من در این کار به شما کمک خواهم کرد؛ ولی لازم است شما در کتمان این امر بکوشید. من این موضوع را با روزولت، رئیس‌جمهور وقت امریکا در میان خواهم گذاشت. در این‌جا چون من و روزولت در تحقق آن تلاش خواهیم کرد، هیچ چیز نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد».

از سوی دیگر، سال‌ها پیش از این، سرهنگ ادوارد لورنس که به لورنس عربستان مشهور شد با شریف حسین، والی مکه و پدران ملک فیصل، نخستین پادشاه عراق و ملک عبدالله، نخستین پادشاه اردن ملاقات کرد و به آنها وعده پادشاهی حجاز (عربستان)، عراق و اردن را به این شرط داد که علیه عثمانی قیام کنند. شریف حسین نیز پذیرفت و به همراه فرزندانش و دوشادوش سرهنگ لورنس انگلیسی با عثمانی‌ها جنگید؛ در حالی که نمی‌دانستند سه کشور متفق، پنهانی در قرارداد سایکس - پیکو با هم بر سر تقسیم مناطق عربی امپراتوری عثمانی توافق کرده‌اند. لورنس که همواره دشداشه عربی می‌پوشید و به زبان عربی تکلم می‌کرد از سوی چرچیل، وزیر مستعمرات بریتانیا که مقیم قاهره بود، وعده خلافت عربی و اسلامی را به شریف حسین، حکومت اردن و فلسطین را به عبدالله و حکومت عراق را به فیصل داد.



بالاخره در جبهه سینا، ژنرال آلن بی انگلیسی نواحی فلسطین و اردن را از سربازان عثمانی گرفت. در جبهه جنوبی هم کوت العماره و بغداد تسخیر شد و به دست انگلیسی‌ها و قوای مشترک لورنس و فیصل افتاد. در نتیجه، ارتش عثمانی به ناچار به سمت قسطنطنیه (استانبول) عقب‌نشینی کرد و در 30 دسامبر 1918، دمشق به تصرف انگلیسی‌ها درآمد.

نکته مهم این است که در جریان همکاری آل سعود با انگلیس، حمله‌های سپاهیان آل سعود متوجه قبایل مسلمان عرب بود. در حقیقت، اعلامیه بالفور تنها با درگیری درونی مسلمانان با یکدیگر امکان تحقق می‌یافت. پیش‌تر هم اشاره شد که سربازان بریتانیایی در مناطقی از عراق، کویت و یمن حضور نظامی داشتند؛ ولی حجاز در آتش جنگ مسلمانان با یکدیگر با طراحی استعمار می‌سوخت و این شیوه دخالت استعمارگران در جهان اسلام همچنان ادامه دارد.

### کمک‌های خاص آل سعود به رژیم صهیونیستی برای استقرار

وقتی خطر اشغال فلسطین توسط آژانس یهود جدی شد، مسلمانان و عرب‌های فلسطینی ضمن بروز واکنش‌های شدید، جنبش‌های مؤثری مانند جنبش روستائیان به رهبری مرحوم عزالدین قسام شکل دادند. در این مقطع، نقش عربستان سعودی این بود که با آرام‌سازی فضای حاکم بر مسلمانان و اطمینان‌بخشی به آنان، مانع شکل‌گیری دولت یهودی را برطرف کند.

در این میان، فیصل که بعدها به پادشاهی رسید از سوی پدرش ملک عبدالعزیز مأمور شد که با رهبران فلسطینی شهر قدس دیدار کند و به آنان نسبت به کافی بودن اقدامات رهبران عرب برای حل مشکل فلسطینی‌ها اطمینان دهد. او می‌گوید: «وقتی پدرم عبدالعزیز ما را به این مأموریت اعزام کرد، دو مرتبه خوشحال شدم. بار اول به خاطر زیارت مسجدالاقصی و نماز در بیت‌المقدس؛ اما خوشحالی دوم من، دیدار با این انقلابیون است تا به آنها مژده دهم که

تلاش‌هایشان هدر نخواهد رفت و انقلاب آنها با برانگیختن اهتمام و توجه دوستان بریتانیای کبیر به ثمر نشسته است، زیرا پدرم که به مسئله فلسطین اهتمام دارد، تأکید کرد هرگز آرزوهای ملت فلسطین را بر باد نخواهد داد. براساس آن چه من از صدق نیت بریتانیا می‌دانم، می‌توانم نزد شما به خداوند سوگند یاد کنم که بریتانیا در وعده‌هایی که به ما داده، صادق است و به پدرم قول داده که مصمم به حل مسئله فلسطین است.»

هم‌زمان با وقایع حجاز، عملیات روانی پیچیده‌ای در راستای عادی‌سازی حضور صهیونیسم در جهان اسلام در جریان بود و این‌گونه وانمود می‌شد که حضور یهود در فلسطین به سود اعراب و مسلمانان خواهد بود. نمونه‌ای از این موارد بی‌شمار را می‌توان در کتاب «کلمه حق و سلام فی خوف العرب من الصهیونیه» تألیف دکتر «یوسف کلاوزنر» مشاهده کرد که توسط «نسیم افندی ملول» (1892-1959م) به عربی ترجمه و در سال 1924 میلادی در چاپخانه همان روزنامه در شهر قدس منتشر شد. نسیم ملول از رهبران جنبش صهیونیسم جهانی، رئیس جمعیت «جنبش اسرائیل» و جمعیت «الاخوه الیهودیه» در قاهره و صاحب روزنامه صهیونیستی «السلام» بود که مأموریت اصلی هدایت افکار عمومی اعراب برای عادی‌سازی حضور صهیونیست‌ها را در سرزمین‌های اسلامی برعهده داشت. کلاوزنر در آن اثر، درصدد بیان این مطلب بود که فلسطینی‌ها نباید از جنبش صهیونیسم نگران باشند؛ بلکه باید هجرت یهود به فلسطین را که برای اعراب موجب رفاه اقتصادی و اجتماعی خواهد شد به فال نیک بگیرند. در واقع، «نسیم ملول» و هم‌قطارانش در فلسطین و قاهره، جریان فرهنگی بزرگی را به راه انداخته بودند تا بزرگ‌ترین تهدید علیه جهان اسلام را به مثابه بزرگ‌ترین فرصت تاریخی برای مسلمانان جلوه دهند. آنها این عمل را از طریق مطبوعات، ملاقات با افراد ذی‌نفوذ عرب و اقناع افکار عمومی دنبال می‌کردند.

بر این اساس، کشتار فلسطینی‌ها که قلوب مسلمانان را جریحه‌دار می‌کرد،



برای سران عربستان اهمیتی نداشت. جان فیلیبی در خاطرات خود به سفر «سمحا ایرلخ» به ریاض در سال 1945م اشاره دارد که دلال آن، فیلیبی بود. ایرلخ از اعضای گردان‌های کشتار فلسطینی‌ها بود که زیر نظر مناخم بگین فعالیت می‌کردند و با این سابقه تاریک، طبیعی بود که بعدها جزو مقامات ارشد اسرائیل شود. در آن زمان، ملک عبدالعزیز آل سعود قول یاری و حتی مساعدت نظامی را به فلسطینی‌ها داده بود. یکی از اهداف سمحا ایرلخ از آن سفر، توضیح خواستن از ملک عبدالعزیز درباره علت ایراد چنین سخنانی بود که با تعهدات آل سعود به انگلیس مغایرت داشت. در آن دیدار، ملک عبدالعزیز برنامه دولتش را در یک جمله به وضوح روشن کرد: «انتظار نداشته باشید ما با اعراب درباره حمایت از دولت یهودی همان‌طور که عمل می‌کنیم، سخن بگوییم».

عملکرد آل سعود در دوران زمامداری خود درباره فلسطین به گونه‌ای بود که «شارل ایوب»، ستون‌نویس روزنامه الشعب مصر در مقاله خود با اشاره به دست‌خط معروف عبدالعزیز، بنیانگذار عربستان سعودی و در جمع‌بندی خود از 80 سال حکومت این خاندان نوشت: «آل سعود امروز می‌خواهد از عربیت دفاع کند؛ در حالی که جنایت چشم‌پوشی از فلسطین و اهدای آن به یهودیان را مرتکب شدند. آیا حتی یک عرب وجود دارد که با آل سعود به خاطر این جنایت زشت مماشات کند؟».

جنایت آل سعود و تلاش آن برای تثبیت رژیم صهیونیستی به جایی رسید که حدود یک سال پیش از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، فیصل پادشاه وقت عربستان در 27 دسامبر 1966 در نامه‌ای به «لیندون جانسون»، مصر را دشمن بزرگ عربستان و امریکا خواند و به امریکا پیشنهاد داد که از اسرائیل برای حمله غافلگیرکننده به مصر و ضربه زدن به مهم‌ترین نقطه‌های حیاتی این کشور حمایت کند.

پادشاه عربستان، هدف این حمله را مشغول کردن مصر به اسرائیل برای مدتی

طولانی و ناتوان کردن این کشور توصیف کرده و گفته بود: «این اقدام موجب می‌شود مصر دیگر به دنبال وحدت عربی نباشد». فیصل بن عبدالعزیز، هدف دوم را سوریه خوانده و تأکید کرده بود: «سوریه نباید از این حمله در امان بماند، باید بخشی از اراضی این کشور از آن جدا شود تا نتواند پس از سقوط مصر، جای خالی آن را پر کند».

این سند در سال 1995 در صفحه‌های 489 - 491 کتابی با عنوان «دهه‌های شکست» نوشته «حمدان حمدان» منتشر شد. در جنگ سال 1967 که به جنگ شش روزه معروف است، رژیم صهیونیستی با حمایت مالی و نظامی امریکا و انگلیس توانست علاوه بر کرانه باختری و غزه، بخش‌هایی از مصر، سوریه و اردن را اشغال کند.

### عادی‌سازی روابط

عادی‌سازی روابط بین عربستان و اسرائیل، موضوع جدیدی نیست؛ بلکه ریشه‌های آن به زمان فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور وقت امریکا و دیدار او با عبدالعزیز، مؤسس پادشاهی سعودی در سال 1945 بازمی‌گردد. در آن تاریخ، آل سعود معامله خود را با امریکا براساس «نفت برای امریکا و امنیت برای عربستان» عملی کرد و در آن‌جا، روزولت در حضور پادشاه سعودی به طور مشروح در مورد تصمیم تشکیل رژیم صهیونیستی در منطقه و لزوم حمایت عربستان از آن سخن گفت.

رشید علی، کارشناس عرب با تشریح چگونگی سلطه آل سعود بر جزیره العرب با کمک استعمارگران غربی و قرار دادن نام خود بر این سرزمین به مناسبات پیدا و پنهان حکومت سعودی با اشغالگران قدس پرداخت و نوشت: «در مقاله‌ای که در اکتبر 2006 در روزنامه یدیعت آحارونوت منتشر شد، به دیدار سری عبدالله بن عبدالعزیز پادشاه سابق سعودی با نخست‌وزیر وقت



اسرائیل اشاره شد. این روزنامه ماهیت یا مکان انجام این دیدار را مشخص نکرد و طبیعی بود که سعودی‌ها چنین خبرهایی را انکار کنند».

شاید اولین کسی که به طور نسبتاً رسمی، روابط با رژیم صهیونیستی را آشکار کرد، ملک فیصل بود. وی در سال 1345ش با «شمعون شازار»، رئیس وقت رژیم صهیونیستی به بهانه فرود اضطراری هواپیمای سعودی در فرودگاه لیسبون پرتغال دیدار کرد؛ به طوری که در آن زمان، ضربه خردکننده‌ای برای فلسطینی‌ها و اعراب محسوب می‌شد.

پس از کشته شدن ملک فیصل در سال 1354، ملک خالد راه او را در پیگیری روابط با رژیم صهیونیستی ادامه داد. او در روزهای آغازین به قدرت رسیدن، در گفت‌وگو با روزنامه واشنگتن پست با صراحت گفت: «ما آمادگی کامل داریم تا اسرائیل را به رسمیت بشناسیم؛ ولی اسرائیل هم باید مشکلاتش را با همسایگان خود و فلسطینی‌ها حل کند».

پس از خالد در دوره ملک فهد، روابط عربستان با اسرائیل بر دو پایه استوار شد؛ ورود رسمی و جدی به پرونده فلسطینی و به عبارتی تقویت روند مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل و گسترش روابط امنیتی و نظامی با ارتش و سرویس امنیتی اسرائیل. این روابط تا جایی پیش رفت که در جریان حمله اسرائیل به لبنان، تلویزیون‌های عربستان حاضر نشدند تصاویر مردم مظلوم این کشور عربی را پخش کنند.

فهد، ولیعهد عربستان در سال 1981 در اقدامی ناگهانی و غیرمنتظره برای حل منازعه اعراب و اسرائیل طرحی ارائه کرد که به طرح فهد معروف شد. این طرح باعث شد عربستان از سیاست اعلامی مبنی بر مخالفت با موجودیت اسرائیل دست بردارد و اعلام کند که مسئله فلسطین را مشکل اصلی منازعه اعراب و اسرائیل می‌داند.

بر این اساس، شش بند از هشت بندی که در طرح فهد آمده بود، روی

راه‌های حل مسئله فلسطین متمرکز و فقط در دو بند از این طرح به مسئله عقب‌نشینی از بلندی‌های جولان اشاره شد. در طرح فهد آمده بود که در صورت آمادگی اسرائیل برای عقب‌نشینی تا مرزهای 1967 و تشکیل کشور مستقل فلسطین با پایتختی قدس، همه کشورهای منطقه خواهند توانست در صلح و صفا زندگی کنند.

در طول این سال‌ها، سعودی به رژیم صهیونیستی به چشم یک ملت نگاه می‌کرد؛ ملتی که به هر حال حق دارد کشوری داشته باشد، حتی اگر نتیجه آن سلب حقوق صاحبان یک سرزمین باشد. درباره این مسئله، «نایف المطوع»، روانشناس کویتی که به سفارش سعودی‌ها داستان‌های مصور زیادی درباره فلسطین منتشر کرد، کوشید در قالب داستان‌هایی در کتاب‌های مصورش این باور را در کودکان مسلمان ایجاد کند که می‌توان به اسرائیل به گونه مثبتی اندیشید و قتل عام کودکان مظلوم غزه را فراموش کرد. انتشار این مجموعه با حمایت وزارت خارجه دولت امریکا همراه بود و باراک اوباما و هیلاری کلینتون در ضیافتی در کاخ سفید به صورت رسمی از نایف المطوع تمجید و تقدیر کردند؛ اما اینها بخشی از داستان عادی‌سازی قتل عام کودکان مظلوم فلسطینی و داستان رنج بی‌پایان آنها است؛ واقعه مهم‌تر را باید در نقش حکام عربی به ویژه آل سعود دید که به اقتضای افکار عمومی مسلمانان، خوب سخن می‌گفتند؛ اما عملکرد بسیار مخربی داشتند.

### طرح ملک عبدالله

امیر عبدالله، پادشاه سابق عربستان در سال 2007 یعنی دو دهه پس از طرح ملک فهد، طرحی را برای سازش عربی اسرائیلی ارائه داد که با طرح فهد تفاوت اصولی نداشت، یعنی فقط لحن آن نرم‌تر بود و درباره بازگشت آوارگان هم به جای برخورداری از حق بازگشت به پرداخت غرامت اشاره داشت. انعطافی که



در این بند وجود داشت، این بود که مشکل پناهندگان باید با توافق اسرائیل حل شود، بدون این که رعایت همه مواد قطع‌نامه 194 سازمان ملل ضرورت داشته باشد. در نشست بیروت که طرح عبدالله در آن پذیرفته شد، برای تعیین راه‌حل مشکل پناهندگان بسیار سختگیرانه عمل کردند و قرار شد این مسئله براساس قطع‌نامه 194 سازمان ملل حل شود؛ به این معنا که اجرای همه مواد این قطع‌نامه ضروری و لازم باشد. در طرح عبدالله تحولات میان اعراب و اسرائیل مورد توجه قرار گرفت. طرح فهد می‌گفت کشورهای منطقه خواهند توانست در صلح و صفا زندگی کنند؛ اما طرح عبدالله به صراحت از پایان نزاع با اسرائیل و توافق‌نامه‌های صلح و برقراری روابط طبیعی با آن در چارچوب یک صلح کلی سخن می‌گفت.

### آشکارسازی روابط

پنهان‌سازی روابط یک استراتژی بود که بر سر آن، میان تل‌آویو و ریاض توافق شده بود. این آموزه دست‌کم یک دهه قبل از تأسیس رسمی رژیم صهیونیستی میان مقامات ارشد وقت انگلیس و امریکا - چرچیل و روزولت - مورد توجه بود و بر آن تأکید می‌شد. در سال‌های پایانی حکومت ملک فیصل، شاید به دلیل تلاش او برای زدودن خاطره تحریم نفتی 1971 از ذهن غرب و رژیم صهیونیستی، این روابط کنار رفتن رسمی عربستان به عنوان مدافع حقوق فلسطینی‌ها علنی گردید. هر چند به دلیل ترس سعودی‌ها، این رابطه علنی به تبادل سفیر و دیدارهای رسمی و اعلامی مقامات دو رژیم ختم نشده است.

پس از آغاز گفت‌وگوهای مستقیم بین فلسطینی‌ها و رژیم صهیونیستی که متعاقب کنفرانس‌های اسلو و مادرید روی داد، رژیم آل سعود برای اولین بار و به طور رسمی نمایندگانی را برای شرکت در این گفت‌وگوها اعزام کرد. در این هیئت‌ها، ریاست با مسئول دستگاه امنیتی عربستان، بندرین سلطان بود که در حاشیه مذاکرات چندجانبه، جداگانه هم با مقامات ارشد اسرائیلی ملاقات و



مذاکره می‌کرد و خبر آن هم کم و بیش منتشر می‌شد.

بعدها و در جریان جنگ 33 روزه، بندربن سلطان به ملاقات ایهود اولمرت، نخست‌وزیر وقت اسرائیل رفت و سایت سعودی «ایلاف» در همین زمان در اقدامی که میان مطبوعات عربی سابقه نداشت، با یک افسر بلندپایه اسرائیلی مصاحبه کرد. در آن زمان، تحلیل‌گران منطقه‌ای، آن دیدار و مصاحبه را گام مهمی در برقراری روابط دیپلماتیک ارزیابی کردند.

ملاقات ترکی فیصل، یک مقام ارشد سعودی با سرلشکر موشه یعلون، فرمانده کل سابق ستاد ارتش اسرائیل در حاشیه کنفرانس مونیک هم رسانه‌ای شد. مطبوعات اسرائیلی این ملاقات را «خیلی دوستانه» دانستند و فاش کردند که پس از آن، تل‌آویو یک هیئت بلندپایه دیپلماتیک را راهی ریاض کرده است. ترکی فیصل در خرداد سال 1395 در مؤسسه یهودی سیاست خاور نزدیک واشنگتن حضور یافت و با «یعقوب عمیدور»، مشاور سابق بنیامین نتانیاهو ملاقات کرد. در این ملاقات، عمیدور گفت: «در حال حاضر، با وجود اتحادیه جدید عرب، فرصت‌های جدیدی وجود دارد و می‌توان به توافقات مهمی در زمینه امنیت و انرژی رسید». حدود یک سال پیش از این، یکی از مقامات اسرائیلی فاش کرد که ارتش رژیم صهیونیستی در سال 2015 به حدود 500 نفر از افسران سعودی در پایگاه «بولونوم» بندر حیفا آموزش نظامی داده است. این گزارش کمی بعد به صورت رسمی در اواسط اسفند 1394 از سوی مرکز پژوهش‌های امنیت دانشگاه تل‌آویو نیز منتشر شد. همچنین این مرکز گفت که مشاورین امنیتی نخست‌وزیر اسرائیل، قراردادهای مهمی را با مقامات امنیتی عربستان در زمینه آموزش نیروهای ویژه و تجهیز به سامانه‌های فناوری پیشرفته امضا کرده‌اند.

پس از این، رسانه‌های اسرائیلی از توافق دو رژیم برای برقراری روابط رسمی و راه‌اندازی سفارت‌خانه‌ها در پایتخت‌های دو طرف خبر دادند و نوشتند که در این میان، عجله سعودی‌ها بیش از اسرائیل است. علاوه بر این، «وحام العنزی»،



روزنامه‌نگار سرشناس سعودی در توثیت خود نوشت: احتمالاً سرلشکر «انور عشقی»، اولین سفیر عربستان در اسرائیل خواهد بود.

بنا به نوشته «بلومبرگ»، طی سه سال گذشته سه هیئت سعودی در رم، پراگ و دهلی با هیئت اسرائیلی دیدار کرده‌اند. همچنین گفته شده است که ژنرال انور عشقی به طور پیوسته با «دوری گلد»، رئیس دفتر اویگدور لیبرمن، وزیر خارجه رژیم صهیونیستی در تماس است.

### دلایل آشکارسازی روابط

آشکارسازی روابطی که تا پیش از این بنا به ضرورت، مکتوم در نظر گرفته شده، حتماً با «ضرورت‌ها» و پدیده‌های «ضرورت‌ساز» مرتبط است. برای مثال، وقتی در سال 1328، انقلاب مائوئیستی چین به پیروزی رسید امریکا روابط رسمی خود را با این کشور قطع کرد و در سال 1352، این روابط بار دیگر به صورت رسمی از سر گرفته شد. اسناد نشان می‌دهند که میان پکن و واشنگتن در طول این 25 سال، رابطه و گفت‌وگو وجود داشت؛ اما هر دو دولت بیش از اظهار، انکار رابطه دوجانبه را برای خود مفید ارزیابی می‌کردند. این روابط در دهه 1350 از شکل غیررسمی و مکتوم به شکل رسمی و علنی درآمد و در این زمان، هر دو آشکارسازی روابط را دارای منفعت استراتژیک ارزیابی می‌کردند.

مسئله استراتژیکی که باعث آشکارسازی روابط قطب کاپیتالیستی و لیبرالیستی با قطب سوسیال سانترال شد، وجود دشمن مشترکی به نام «اتحاد جماهیر شوروی» بود. در این دهه، امریکایی‌ها برنامه فروپاشی شوروی را با مدیریت وزیر خارجه خود، هنری کیسینجر در دستور کار قرار دادند و چین را مهم‌ترین عامل خارجی کمک‌کننده به حساب آوردند. در آن مقطع، چینی‌ها که از اعمال فشار اتحاد جماهیر شوروی به شدت تحت فشار بودند و پای‌بندی به «میراث مائوتسه تونگ» به ترجیح بند تذکرات مسکو به پکن تبدیل شده بود،



آشکارسازی روابط با امریکا را مهم‌ترین راه در رفع فشارهای دولت شوروی ارزیابی می‌کردند. شاید در آن مقطع، دولت جدید چین که طرح تعدیل اقتصادی و فرهنگی دوره مائو را از سپتامبر 1976 آغاز کرده بود، گمان نمی‌کرد این روند به هضم طولانی‌مدت سیاست خارجی و امنیتی چین در سیاست خارجی و امنیتی امریکا منجر خواهد شد. روابط استراتژیکی که بین چین و امریکا حول یک محور سلبی به وجود آمد با فروپاشی عامل در سال 1370 از بین نرفت و استمرار پیدا کرد؛ زیرا خلاف تصور چینی‌ها، امریکا این روابط را توأمان و بر دو مبنای فروپاشی شوروی و کنترل چین طراحی و اجرا کرد.

تلاش رژیم عربستان در علنی کردن رابطه با رژیم صهیونیستی پیامی است که آل سعود برای دریافت کمک‌های ویژه اطلاعاتی و عملیاتی اسرائیل و غلبه بر موج اسلام‌گرایی پرداخت می‌کند. از نظر ریاض، هیچ دولتی به اندازه دولت غاصب اسرائیل، توانایی، تجربه و انگیزه مقابله با امواج انقلاب ایران را ندارد. به عبارت دیگر، ریاض برای نجات از امواج انقلاب اسلامی، راهی جز برقراری مناسبات راهبردی آشکار با رژیم صهیونیستی نمی‌بیند؛ در حالی که در حوزه عربی، قدرت مهمی برای خنثی کردن ایران وجود ندارد. همگرایی عراق، سوریه و یمن با ایران هر گونه امکان برخورداری عربستان از حمایت مؤثر نظامی و اطلاعاتی عربی را از بین برده است.

رژیم صهیونیستی دست کم 100 سال تجربه خنثی‌سازی جنبش‌های مردمی، سازمان‌های انقلابی مبارز و جنگ با ارتش‌های کلاسیک را دارد و به طور خاص، طی 4 دهه گذشته با گروه‌های اسلام‌گرای لبنانی و فلسطینی درگیر بوده است. به همین دلیل، سامان نظامی و اطلاعاتی آن تا اندازه زیادی با امکان «مقابله مؤثر» تطبیق می‌کند. از سوی دیگر، رژیم صهیونیستی در سطح منطقه تنها دولتی است که هزینه‌های خود را برای ریسک‌های خود آماده کرده است. در واقع، شرایط روحی - روانی حاکم بر اسرائیل پس از شکست در چندین جنگ علیه حزب‌الله،



حماس و جهاد اسلامی و سازمان‌های نظامی مرتبط با آنها این امکان را در اختیار سعودی‌ها قرار می‌دهد که در درگیری با جریان انقلاب اسلامی، از حمایت همه‌جانبه اسرائیل برخوردار باشد.

از آن طرف، در رژیم صهیونیستی هم این نگاه وجود دارد که برای غلبه بر گروه‌های اسلام‌گرایی که او را در لبنان، سوریه و غزه به محاصره درآورده‌اند به یک «هم‌پیمان عرب ریسک‌پذیر» نیاز دارد که هم توانایی نسبی و هم انگیزه کافی برای مقابله با جریان اسلام‌گرایی شیعی و سنی را داشته باشد که این هم به «آل سعود» ختم می‌شود. بر این اساس، «عاموس یادلین»، رئیس مرکز پژوهش‌های امنیت ملی اسرائیل حدود یک سال پیش، نتایج بررسی‌های خود را به این صورت منتشر کرد: «در صدر هر توصیه‌ای باید گسترش روابط با عربستان، مصر و اردن باشد». روزنامه نیویورک تایمز نیز روز دوشنبه 8 شهریور 1395 نوشت: «روابط عربستان و اسرائیل نه تنها در حال بهبود است، بلکه به تدریج به یک «هم‌پیمانی آشکار» تبدیل می‌شود که مهم‌ترین وجه اشتراک آن، بی‌اعتمادی به ایران» است. عربستان نیز در مقایسه با رژیم اسرائیل چه در سطح سیاسی-امنیتی و چه در بعضی سطوح دیگر از توانایی کمتری برخوردار است. بنابراین هر گونه هم‌پیمانی این دو به سیطره اسرائیل بر سیاست، حکومت، اقتصاد و امنیت عربستان و سایر دولت‌های عربی منجر می‌شود.



## منابع

- الوردی، علی (2016)، قصه الاشراف و ابن سعود، کویت مکتبه نرجس.
- حق شناس، علی (1394)، ساختار سیاسی - اجتماعی عربستان سعودی، تهران: نشر روزگار.
- حمدان، حمدان (1995)، دهه‌های شکست، بیروت: دارالنشر.
- شامی، یحیی (1993)، موسوعه المدن العربیه و الاسلامیه، بیروت: چاپ دارالفکر العربی.
- صداقت، کامیار (1395)، قبله واحد مسلمانان، تهران: مرکز اسناد فرهنگی سیا.
- صفاتاج، مجید (1386)، فرهنگ جامع فلسطین، تهران: انتشارات تجسم اخلاق.
- کلوزنر، یوسف (1984)، کلمه حق و سلام، ترجمه نسیم مشلول، بیروت: نشرالثقافه.
- گودوین، ویلیام (1383)، عربستان سعودی، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: چاپ شمشاد.
- محمود آشتیانی، علی (1381)، شناخت عربستان، تهران: نشر مشعر.
- نصیری، عبدالله (1386)، آشنایی با عربستان، تهران: نشر مشعر.

